

انهدام کودکی خاورمیانه

محمد غزنویان

سالیان متوالی است که غرب به رهبری ایالات متحد می‌کوشد رهبری خود را بر جهان تحمیل کند. خاورمیانه و چاه‌های سرشار از نفت آن معقول‌ترین صفحه برای تحقق این سناریو، نمایش قدرت و به تاراج بردن منابع ملی برای بازتولید یک امپراتوری پلید است. آنها به میزان قابل توجهی در راضی نگاه داشتن مخاطبان خود به امنیت اقتصادی کاذب کامیاب شده‌اند و توانسته‌اند مجموعه‌ی ماجراجویی‌های خود را از حسابرسی با منطق امپریالیستی دور کنند. پس آنها فرزندان خلف خداوند هستند برای نجات بشریت متمدن از شر محوری با همین نام! آنها به کمک ژورنالیسم مقطعه‌کار (چنانکه بورديو بدان پرداخته است) رخدادهای غیر کدگذاری شده را در حد اخبار زرد و هر آنچه را که خود به نحوی از آن منتفع می‌شوند به قامت مسئله‌ی روز درمی‌آورند.

بنابراین اصلاً خوشحال نخواهند شد از این‌که ناگهان مقاومت در برابر هیبت خویش را، چیزی بیش از اعتراضات ادواری تحت مدیریت فکری دوستان منطقه‌ای خود ببیند. کوبانی یکی از آشکارترین انحرافات از این چرخه‌ی مدیریت‌شده محسوب می‌گردد. رویدادی کم‌نظیر که با ناباوری خود را در مقابل سرمایه و ارتجاع بسیج می‌کند و ترتیب وقایع چنان مفصل‌بندی می‌شود که یک سازمان مارکسیست - و چنان‌که آمریکایی‌ها علاقه دارند «تروریست» - را به عامل هژمون تبدیل می‌کند.

این اصلاً خوب نیست و حتا آنقدر بد است که تمام برنامه‌های بلندمدت استراتژیک آنها را دچار اشکال می‌کند. استراتژیست‌های آنها که خاورمیانه را لابراتوار تئولبرالیسم می‌دانند و در پی بی‌اعتبار کردن سوژه‌ی انقلابی در این منطقه‌اند، برنامه‌های خود را تنها با شناخت از مغزهای پوک بنیادگرایان و دلال‌های نفتی منطقه مدون می‌کنند. از همین روست که کژکاری در سیستم کارشناسان سیاسی و اقتصادی را به حیرت وامی‌دارد. چاره چیست؟ باید صبر کنند تا طرفین از هم بگشند. در نهایت می‌توانند همچون همیشه سوپرمن‌گونه وارد شوند و همه چیز را بالا بکشند. اگرچه در سطح نظریه، ماجرا بی‌نهایت پیچیده‌تر از این است، اما بعید می‌دانم خط کلی صورت‌بندی چیزی خارج از این باشد! به همین سادگی و البته قساوت. رخدادهای اصیل، انقلاب و شورش‌ها باید کژکاری‌های موقت، اخلاص‌گری و اوباشی‌گری و به طور موجز، کذب جا زده شوند و نهایتاً به کمک همان نهادهای خیریه و بنگاه‌های رسانه‌ای به شدت بی‌طرف (!) کشته‌گان خاورمیانه در قالب مشت‌تی اعداد تفکیک‌شده به سن و جنس تقلیل یابند. عدد کردن مردم خاورمیانه برای سرپوش گذاشتن به توان منطقه

برای وارد کردن خانمان براندازترین تنش‌های طبقاتی و بین‌المللی کاریست که آنها همیشه مرتکب می‌شوند. کشتن از دیکتاتورها و تروریست‌ها، شمارش و تحلیل داده‌ها با یک درصدی‌ها!

بیاییم در همین باره و خیلی کوتاه روی یکی از عام‌ترین کلیشه‌های بخش‌های خبری تاکید کرده و از آنجا نیم‌نگاهی داشته باشیم بر حقیقتی که همواره مکتوم خواهد شد.

لابد دقت کرده‌اید که تاکید مجری و البته سردبیران بخش‌های خبری، به شکلی همیشگی روی زنان و کودکان و در نهایت مجموع قربانیان است. این تفکیک هرگز مشمول حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله نمی‌شود. در زمان بروز چنین حوادثی تنها یک حاصل جمع ارائه می‌شود. با این وجود در مورد جنگ و حملات تروریستی ابتدا کودکان و سپس زنان و در نهایت جمع کشته‌گان لحاظ می‌شوند. نیاز به توضیح اضافه نیست که آنها قصد دارند یک جمعیت بزرگ قربانی داشته باشند که عملاً تسلیم شرایط است. در وقوع زن و کودک همان‌قدر در رابطه با تجاوز به محل زیست و بدن‌شان، فاقد توان دفاع و تصمیم‌گیری هستند که وقتی یک آوار چندصد کیلویی از خاک بر سرشان ریخته می‌شود. از طرف دیگر می‌خواهند بگویند خب! ما برای این بخش از بشریت است که واقعا نگرانیم. کسانی که واقعا توان تصمیم‌گیری ندارند. کسانی که فاقد هرگونه اراده‌ای برای شناخت واقعیت و مواجهه‌ی با آن هستند.

حالا تصور کنیم که تصاویری منتشر می‌شود که نمایانگر فرماندهی و رزمندگی زنان چریک است. طبیعی است که به شکل رقت‌باری تصویر خانم وزیر دفاع فلان دموکراسی غربی مخدوش می‌شود. خانم‌های رزمنده! لین اصلاً جالب نیست. هالیوود با زنی که می‌خواهد «بیل» را بکشد چندان مشکلی ندارد، اما با زنی که بخواهد بیرون در سیمای انسانی مانع از مداخله‌ی هالیوود و تگزاس و خلفای داعشی باشد مشکل جدی دارد.

اما کودکان چطور؟ ظاهراً پرداختن به کودکان آواره که فارغ از هر وضعیتی باید به بازی‌هایشان در میانه‌ی کمپ‌های پناهندگی بپردازند و البته صورت‌شان را نشویند و صد البته گریه هم نکنند، بهترین محل مانور است. راستش من در این مورد به خصوص دست‌کم تا حد تنظیم خبر با فلان سردبیر رسانه‌ی اولترا راست هم‌سو هستم که؛ کودک عملاً قربانی جنگ است. آنها هیچ نقشی در رابطه با وضعیتی که بدان دچار شده‌اند ایفا نکرده‌اند. در واقع آنها بدترین اشکال محکومیت را میان تمام ساکنین زمین متحمل می‌شوند. چنان‌که حتا نمی‌دانند دلیل این محکومیت چیست؟ آنها خیلی پیش‌تر از سنی که «یوزف.ک» خود را بی‌دلیل در حال محاکمه دید بالغ می‌شوند. بله متأسفانه آنها به سرعت بالغ می‌شوند و این چیز است که رسانه مطلقاً آشتی‌ای با آن ندارد. از نظر آنها کودک، کودک است؛ همان‌گونه که تروریست، تروریست است! آنها به کودک تنها از دریچه‌ی کنوانسیون‌ها و ماده-واحدهای حقوقی نگاه می‌کنند. اگرچه تاکید بر حقوق اولیه‌ی بشر و خاصه کودکان امریست که در هر وضعیتی نباید مشمول نسیان گردد؛ چطور می‌توان از جنگی که عملاً عاری از هر

گونه مقررات و عرف نظامی‌گری است، متوقع بود حق کودکی را زیر آماج خمپاره لحاظ کند؟ می‌شود توقع داشت، اما اصلا واقعی نیست!

مثلا تصور کنید که در اوج درگیری‌های اولیه‌ی ارتش *اسد* با انقلابیون در اطراف حمص گزارش‌هایی منتشر شده بود از این‌که ارتش تعدادی کودک را با سیم و بند به اطراف اتوبوس بسته تا پیاده‌نظام بتواند وارد شهر شود. اما تک‌تیراندازهای طرف مقابل نیز برای ممانعت از اشغال شهر، اتوبوس و متعاقبا کودکان را هدف قرار می‌داده‌اند. در چنین وضعیت نکبتی اساسا «حق» دود می‌شود و به هوا می‌رود. کودک چیز است کمی با ارزش‌تر از کیسه‌ی شن.

برای ترسیم این موقعیت که می‌توان با اندکی تسامح نام بلوغ جنگی بر آن نهاد، تصویرگری *تارکوفسکی* به شکل خیره‌کننده‌ای می‌تواند کارساز باشد. موقعیت و تصویر «کودکی ایوان».

فکر می‌کنم تصویری که در همان آغاز فیلم ارائه می‌شود، موقعیت پیچیده‌ی کودک را در جنگ نمایندگی می‌کند. جایی که در اعماق چاهی تیره، تلاءلو آب را به نظاره می‌نشیند تا سیمایی از ولدین، امنیت و خود کودکی جستجو کند. سیمایی که در ساحت امر واقع به خون نشسته، حقی که به جایی دور از دسترس و به اعماق ذهن *ایوان* پرتاب شده است. *ایوان* تنها با دوازده سال سن، بازی را در خواب می‌بیند ولی در بیداری می‌جنگد و در فکر انتقام است. *ایوان* *تارکوفسکی* دوازده ساله‌ای است که زبان سرهنگ‌ها را می‌شناسد و حتا قدرت نافرمانی دارد. کودکی *ایوان* همچون بدن‌اش نحیف است، ولی همین ویژگی به او کمک می‌کند تا در کانال‌های زیرزمینی بخزد و مخفی شود و شنا کند و حتا تا یک قدمی تاسیسات فاشیست‌ها نزدیک شود. او نزدیک می‌شود و صدای قاتلان مادر را به خاطر می‌سپارد. *ایوان* از خشم فاشیسم سرخ‌گون می‌شود.

تارکوفسکی بی‌آنکه به تلاشی مذموم برای توجیه ایدئولوژیک حضور نظامی کودک در جبهه‌ی جنگ دست بزند، یا اینکه خود را درگیر پند و اندرزهای حقوقی کند، سرباز/کودکی را به ما می‌نمایاند که قربانی است. اما قربانی وقتی درمی‌یابد هر آنچه برای تحقق خود و کودکی‌اش لازم داشته منهدم شده است، به یک بالغ بدل می‌شود. او دیگر با منطق جنگ بزرگ خواهد شد. در جایی که فرمانده *ایوان* را به بازگشت در پشت جبهه تشویق و حتا تهدید می‌کند، او با قاطعیت سر بازمی‌زند. *ایوان* دیگر فرقی میان یتیم‌خانه، مدرسه و پادگان نمی‌بیند. او به هر حال خواهد گریخت.

اگر *ایوان* با گوشت و استخوان، فروریزی کودکی را لمس کرده، *تارکوفسکی* با آمیختن تصاویر ساختگی و مستند، با امتزاج رویا و واقعیت، دوربین را از فراز اجساد فرزندان *گولز* که به تیر اسلحه‌ی پدر کشته شده‌اند عبور می‌دهد و ما را به زیرزمینی مخفی می‌رساند که *ایوان* در یکی از اتاق‌هایش اعدام شده است. بله، *ایوان* اعدام شده است.

به اتاق خبر بازگردیم!

آمارهای سازمان‌های بین‌المللی تنها از وجود سه میلیون کودک آواره‌ی سوری در اثر جنگ داخلی این کشور خبر می‌دهند. سه میلیون! این رقم رعب‌انگیزی است. مشخص نیست از این میان چه تعداد ولل‌دین خود را از دست داده‌اند. والدین چه تعداد به نفع یکی از طرفین درگیر جنگ هستند و یا اساساً در میدان نبرد جان خود را از دست داده‌اند؟ برای چه تعداد از این کودکان اساساً خانواده‌ای باقی مانده است؟ ولی ظاهراً برای برخی محرز شده است که در موارد بسیاری، به کودکان آموزش‌های نظامی داده می‌شود یا حتی با اغفال آنها را به عملیات انتحاری وامی‌دارند. اگر چه حتی در این باره هم آمار مشخصی در دسترس نیست. تازه این شامل کودکانی که مورد سوءاستفاده‌های جنسی قرار می‌گیرند یا در کمپ‌های پناهندگان جنگی دچار انواع تحقیرها و صدمات جبران‌ناپذیر روانی می‌گردند، نمی‌شود.

و تازه این تنها مختص سوریه است. وضعیت عراق، کردستان، افغانستان، لیبی و فلسطین را هم باید به این آمار اضافه کرد. نتیجه هر چه باشد سرسام‌آور خواهد بود.

اما فارق از هر آماری که حاصل شود، باید قدری تأمل کرد! چه تعدادی از این کودکان «ایوان»های خاورمیانه هستند؟ شک نکنید که هیچ‌کس قادر نخواهد بود پاسخی به این پرسش بدهد. تازه از لحظه‌ی بلوغ جنگی یا کاذب است که ماجرای ترازیک ایوان‌ها آغاز می‌شود. آنها کودک‌اند و تنها بر اساس نخستین بارقه‌ی انتقام می‌توانند جذب هر جریان نظامی و شبه‌نظامی بشوند. در واقع آنها پیش از آن که بتوانند حاصل جمع دقیق کشته‌گان فامیل‌شان را بدانند، تبدیل به یک نظامی شده‌اند. نظامی‌ای که قدرت تفکر ندارد. انتقام در این فرایند، پایان‌ناپذیر خواهد بود. مادر ایوان را یک ایدئولوژی نژادپرستانه کشته است و دست او هرگز به قاتل نخواهد رسید (مگر اینکه به نگارش فیلم‌نامه‌ای علاقه‌مند باشیم که او را با قاتل در یک فضای محصور رودررو کنیم!). و از آن بدتر احتمال بسیار ضعیفی خواهد داشت که او در آینده دچار تحول ایدئولوژیک ویژه‌ای گردد و جبهه‌ی خود را تغییر دهد.

قدر مسلم کودکان جنگ بنیادین‌ترین موتور محرک بازتولید خشونت ساختاری در خاورمیانه خواهند بود. کافیست لحاظ کنیم که مخوف‌ترین سازمان‌های تروریستی منطقه با چند هزار عضو دارای چنان قدرت تخریبی هستند که عملاً توانایی فلج کردن شیوهای کلاسیک امنیت داخلی را دارند. تصور کنید از میان چند میلیون کودک آواره چه تعداد نیروی بالقوه برای عضوگیری و بازسازی و بازتولید چنین سازمان‌هایی وجود دارد؟ به این وضعیت باید افزود که فقدان نهادها و سازمان‌های سیاسی سوسیالیستی باعث می‌شود این کودکان در میان دو سوپه‌ی علنی از رشد نظامی در میان گروه‌های جهادی و ملی‌گرایان افراطی پرورش پیدا کنند که هر دو نیز به فراخور فصول مختلف سیاست و میان‌برده‌های خاورمیانه‌ی مورد حمایت غرب قرار می‌گیرند.

خاورمیانه است و جنگ!

خاورمیانه و جنگ، احتمالاً بهترین امتزاجی است که ژورنالیسم وابسته‌ی بنگاه‌های امنیتی و نظامی می‌تواند به سرخط خبرهای روز جهان ارتقا دهد. جز این باشد، خاورمیانه خواهد بود و انقلاب. منطقه‌ای که میان فوران نفت و وفور دیکتاتورها نسبتی قابل تامل و البته کلاسیک ساخته است. اشکال مختلف جنگ در خاورمیانه از جنگ‌های عمیقاً قومی و محلی تا جنگ‌های به شدت ایدئولوژیک و ملی، از سوی قدرت‌های غربی آغاز و برنامه‌ریزی شده است و با مدیریت پلید آنها همچون حریق‌ی خانمان‌سوز گسترش یافته است. وضعیت مشوش خاورمیانه زیست در بحران را به قسمتی از عادات روزانه‌ی شهروندان این منطقه تبدیل کرده است. زیستی که زیر بار موشک‌باران اخبار و تفاسیر مشکوک، ترور، بمب‌گذاری و به هوا پرتاب شدن بدن‌های مثله‌شده را به‌مثابه بخشی از عادات زندگی روزمره درونی کرده است. مثلاً کافی‌ست در میان حجم وسیع و پایان‌نپذیری از اخبار کشتار که کارکرد «خبر فوری» را از حیز انتفاع ساقط کرده‌اند، از خود بپرسیم: از پاکستان چه خبر؟ آیا جز این است که جنگ‌های فرقه‌ای و حملات انتحاری و ویران‌گر چنان در این کشور مکرر شده است که دیگر واجد ارزش خبری لازم برای گنجانده‌شدن در بخش‌های با اهمیت و پرمخاطب شبکه‌های خبری نیست؟! اصلاً لیبی چه شد؟ دیگر مردم به زحمت انقلاب لیبی و پایان تراژیک آن‌را به خاطر می‌آورند. این‌طور نیست؟ اما یکی از عادات رعب‌انگیز، عادت کردن به رشد کودکان در شرایط همیشه اضطرار است. به جرات می‌توان گفت بنیادین‌ترین دستاورد قدرت‌های بین‌المللی، نابود کردن نسل‌های منطقه است. نسل‌کشی‌ای ایدئولوژیک که دامنه‌ای به مراتب گسترده‌تر از کشتار فعلی خواهد داشت. بار سنت همه‌ی نسل‌های گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می‌کند.